

Received: 2022/11/30
Accepted: 2023/4/12
from 1 to 20

Mohsen Hasanvandi
PhD student in Quranic and
Hadith Sciences, Faculty of
Theology, Ilam University.
hasanvafa88@yahoo.com

Mahdi Akbarnezhad
Professor Department of
Quranic and Hadith Sciences,
Faculty of Theology, Ilam
University. (Responsible author)
M.akbarnezhad@ilam.ac.ir.

Sohrab Morvati
Professor Department of Quranic
and Hadith Sciences, Faculty of
Theology, Ilam University.
S.morovati@ilam.ac.ir

Isaac Rahimian Bogar
Associate Professor Department
of Clinical Psychology, Faculty
of Psychology and Educational
Sciences Semnan University.
i_rahimian@semnan.ac.ir

Keywords:

parenting, narcissism, psychology,
Islamic teachings.

**The role of unfavorable parenting in children's narcissism
with an attitude towards Islamic teachings
(with emphasis on affection and control index)**

Abstract

Pathological narcissism represents a personality disorder characterized by traits such as self-arrogance, lack of empathy, entitlement, fragile self-esteem, a constant need for admiration and approval, and a tendency to exploit others. In the realm of psychological research, one of the identified causes of this disorder is the adverse parenting practices and incorrect parenting styles employed by parents. Given the distinctive perspective of Islam regarding the pivotal role of parents in nurturing their children and shaping their balanced and positive personalities, this research conducts a comparative analysis of how parenting styles impact the development of narcissistic tendencies in children. By drawing insights from both psychology and Islamic Quranic and Hadith foundations, this study employs a qualitative content analysis methodology to address the question: How does detrimental parenting contribute to the emergence of narcissism in children? The research findings underscore a reciprocal relationship between parental upbringing styles and the subsequent personality development of their children. Within the context of narcissistic disorders, the absence of proper parenting stands out as a crucial factor. This deficiency, particularly in the domains of affection and control, becomes more pronounced when parents excessively indulge their children and plays a significant role in the development of narcissism in the offspring.

نقش والدگری نامطلوب در خودشیفتگی فرزندان با نگرشی به آموزه‌های اسلامی (با تأکید بر شاخص محبت و کنترل)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۲۳

از صفحه ۱ تا صفحه ۲۰

چکیده

خودشیفتگی آسیب‌شناختی نوعی اختلال شخصیت است که شخص مبتلا به آن با ویژگی‌های خودبزرگ‌بینی، فقدان همدلی، احساس استحقاق، عزت‌نفس شکننده، نیاز به تحسین و تأیید، بهره‌کشی از دیگران و... شناخته می‌شود. در مطالعات روان‌شناختی، یکی از اسباب بروز این اختلال، والدگری نامطلوب والدین و سبک فرزندپروری نادرست آنان معرفی شده است. با توجه به نگاه ویژه اسلام به نقش والدین در تربیت فرزندان و شکل‌گیری شخصیت متعادل و مثبت آنان، پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی اثرگذاری سبک تربیتی والدین در شکل‌گیری خودشیفتگی فرزندان از نگاه روان‌شناسی و مبانی قرآنی و حدیثی می‌پردازد و در سایه‌ی این دو نوع نگرش، با روش تحلیل محتوای کیفی، در پی پاسخ به این پرسش است که والدگری نامطلوب چگونه به خودشیفتگی فرزندان منجر می‌شود؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که میان نحوه‌ی والدگری و فرزندپروری والدین و شخصیت فرزندان آنان کنشی متقابل برقرار است؛ بنابراین، در دل اختلال خودشیفتگی، خلأ ایفای نقش والدگری مطلوب به‌عنوان یک انرژی ارزشمند، دیده می‌شود. این خلأ به‌ویژه در دو شاخص محبت و کنترل (مراقبت)، به سبب گرفتار شدن در دام افراط و تفریط، بیشتر به چشم می‌آید و در خودشیفتگی فرزندان به میزان بسیاری تأثیرگذار است.

محسن حسن‌وندی

دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.
hasanvafa88@yahoo.com

مهدی اکبر نژاد

استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. (نویسنده مسئول)

M.akbarnezhad@ilam.ac.ir

سهراب مروتی

استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

S.morovati@ilam.ac.ir

اسحق رحیمیان بوگر

دانشیار گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

i_rahimian@semnan.ac.ir

واژگان کلیدی:

والدگری، فرزندپروری، خودشیفتگی، روان‌شناسی، آموزه‌های اسلامی.

۱. بیان مسئله

شخصیت مجموعه افکار، هیجانات و رفتارهای فرد در انطباق با محیط پیرامونی است (نک: لارسن، ۱۳۹۷، ص ۲۶-۲۷) و بر اساس بعضی از نظرها، شخصیت هر فرد مجموعه خصایص بدنی، ذهنی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی فرد است. (شعاری نژاد، ۱۳۹۲، ص ۷۳۷)؛ بنابراین، هنگامی که صحبت از شخصیت می‌شود، مراد صفات و ویژگی‌های ظاهری و باطنی اوست که به‌عنوان سازمانی مستمر و پویا (نک: لارسن، ۱۳۹۷، ص ۲۵) در او شناخته می‌گردد. گاهی همه یا بعضی از این خصایص و صفات، با درجه‌ای از تخریب و تعارض مواجه می‌شوند که در این صورت گفته می‌شود، شخصیت به‌نوعی اختلال دچار شده است؛ بنابراین، اصطلاح اختلال شخصیت برای اشاره به اختلال پایدار در صفات و ویژگی‌های فکری و رفتاری فرد به‌کار می‌رود.

در DSM، ۱۰ نوع اختلال شخصیت در قالب سه تیپ کلی A, B, C مطرح شده است. (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۹۳، ص ۶۸۴). اختلال شخصیت خودشیفته از جمله‌ی این اختلال‌ها است که در تیپ B و در کنار اختلال‌های ضداجتماعی، مرزی و نمایشی قرارگرفته است. «ویژگی اصلی اختلال شخصیت خودشیفته الگوی فراگیر بزرگ‌منشی، نیاز به تحسین و فقدان همدلی است که از اوایل بزرگ‌سالی آغاز و در زمینه‌های گوناگون ظاهر می‌شود» (همان، ص ۷۰۸). این نوع از اختلال شخصیت زمانی بروز می‌یابد که توجه بیش‌ازحد فرد به خود، با احساس استحقاق و خودبرتری و بهره‌کشی از دیگران توأم گردد. در مطالعات روان‌شناختی، درباره‌ی علل شکل‌گیری این نوع اختلال شخصیت عوامل متعددی مطرح شده است که از جمله‌ی آن‌ها و چه‌بسا مهم‌ترینشان، محیط خانواده و شیوه‌های فرزندپروری والدین یا به عبارت بهتر، والدگری نامطلوب آنان است. بر این اساس، والدگری نامطلوب والدین نسبت به فرزندان، بر شکل‌گیری شخصیت خودشیفته در آن‌ها اثرگذار است.

خودشیفتگی در حقیقت اقدامی جبرانی و تلافی‌جویانه است که عموماً ریشه در دوران کودکی شخص دارد که در طول آن، بی‌توجهی به خود حقیقی و دوری از عشق واقعی در او نهادینه شده، خود را در پشت تخیلات و خود تصنعی مخفی کرده و خویشتن را بی‌نقص جلوه می‌دهد. در حقیقت، ساختن تصویر غیرواقعی از خود برای فرار از خویشتن خویش است که از سوی والدین نادیده گرفته شده و یا بی‌ارزش جلوه داده شده است. اکثر قریب به اتفاق روان‌کاوان، در سبب‌شناسی این پدیده‌ی روانی، بر عامل خانواده و سبک فرزندپروری والدین تمرکز داشته یا دست‌کم سهمی برای آن در نظر گرفته و بابتی برای آن گشوده‌اند. آن‌ها مطابق با این عامل، نارسایی‌هایی را که به خودشیفتگی در کودک می‌انجامد، به آشفتگی در روابط والدین با یکدیگر و یا با فرزند، مربوط می‌دانند. در این دیدگاه، برخلاف دیدگاه فروید که برای شکل‌گیری شخصیت خودشیفته، زمینه‌های طبیعی و عادی قائل است، خودشیفتگی معلول رفتارهای غیرعادی اطرافیان کودک و به‌ویژه والدین او معرفی می‌شود که در صورت عدم بروز چنین رفتارهایی، اختلال موسوم به شخصیت خودشیفته نیز شکل نخواهد گرفت؛ به عبارت دیگر، مطابق این دیدگاه، خودخواهی و خودشیفتگی فرزند زاینده‌ی فکر و رفتار والدین است (نک: لون، ۱۳۸۷، ص ۳۴-۳۵).

روایت «مَا مِنْ مَوْلُودٍ وُلِدَ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَنَصْرَانِهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۷۶) از جمله روایاتی است که به صورت خاص، بر نقش تربیتی والدین در شکل‌گیری شخصیت فرزندان خود و یا ایجاد اختلال در شخصیت آنان تأکید دارد؛ زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده‌ی پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِّثِ كَالْأَرْضِ الْحَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ» (نهج البلاغه: نامه‌ی ۳۱)؛ به بیان دیگر، انسان هم استعداد اعتدال در شخصیت دارد و هم استعداد اختلال در آن؛ آنچه تعیین‌کننده است، والدین و نقش تربیتی آن‌هاست. بر اساس این روایت و موارد مشابه آن، رفتار والدین، رفتارها و هیجانات فرزندان خود را تحت تأثیر قرار می‌دهند و الگوهای فکری و رفتاری جدیدی در آن‌ها رقم می‌زنند که منش خودشیفتگی از جمله‌ی آن‌هاست و در این رابطه می‌تواند مورد تحلیل و تبیین قرار گیرد.

در این پژوهش سعی شده است ضمن تبیین نظریه‌های روان‌شناختی مربوط به نقش تربیتی و سبک فرزندپروری والدین در شکل‌گیری اختلال شخصیت خودشیفته در فرزندان، داده‌های مربوط به این عامل را از آیات و روایت استخراج کرده و آن را با نظریه‌های مطرح‌شده از سوی روان‌شناسان و روان‌کاوان در این زمینه مورد مطالعه و تحلیل تطبیقی قرار دهیم؛ بنابراین، پرسش اصلی این پژوهش آن است که دیدگاه روان‌شناختی و همچنین نگرش آیات و روایات درباره‌ی نقش والدگری نامطلوب والدین بر شکل‌گیری شخصیت خودشیفته در فرزندان چیست؟

۲. پیشینه‌ی پژوهش

کارن هورنای (۱۳۸۲) بر این مطلب تأکید دارد که مهم‌ترین عامل ایجاد ناراحتی‌های عصبی و از جمله خودشیفتگی، عوامل تربیتی و فرهنگی-اجتماعی است. هورنای (۱۳۸۷) همچنین معتقد است که عامل بروز روان‌رنجوری‌ها، از جمله خودشیفتگی، آثار منفی و ناخوشایند محیط پیرامونی است که باعث می‌شود شخص احساس درماندگی و بی‌دفاعی کند و به واسطه‌ی این گرایش‌های روان‌رنجور، قادر می‌شود تا با خطرات محیط مقابله نماید و احساس آرامش کند. او معتقد است که خودشیفتگی عبارت است از احساس خودبزرگ‌بینی و در علت‌یابی تمایل به خودبزرگ‌بینی (خودشیفتگی)، بر تأثیرات محیطی و از جمله نقش والدین متمرکز می‌گردد.

سام واکنین (۲۰۰۷) می‌گوید که شروع خودشیفتگی آسیب‌شناختی، دوران نوزادی، کودکی و اوایل نوجوانی است که یکی از علل اصلی آن، سوءاستفاده و آسیب‌های وارده به فرد از سوی والدین است.

گابارد (۱۴۰۰) نظر هاینز کوهات را در این موضوع مطرح می‌کند و می‌گوید که از نظر او، آشفته‌گی‌های نارسیسیستی (خودشیفتگی) به سبب نارسایی و ناتوانی والدین یا سایر مراقبت‌کنندگان کودک شکل می‌گیرند که نتوانسته‌اند به تظاهرات نمایشگرانه‌ی متناسب با سن در این کودکان، واکنش و پاسخی توأم با همدلی و عشق بدهند.

از دیدگاه اتو کرنبرگ که دیوید کمپبل و جوشوا میلر (۲۰۱۱) آن را نقل کرده‌اند، خودشیفتگی در نتیجه‌ی طرد والدین، کاهش ارزش و یک محیط بی‌اعتبار عاطفی ایجاد می‌شود که والدین در

آن، در سرمایه‌گذاری بر روی فرزندان خود ناسازگار بوده یا اغلب برای تأیید و تأمین تمایلات خود با آن‌ها در تعامل هستند؛ به‌عنوان مثال، گاهی ممکن است نسبت به کودک خود سرد و بی‌توجه باشند و گاهی نیز - که با نیازهای آن‌ها مطابقت دارد- مراقب و حتی مداخله‌گر باشند. در نتیجه‌ی چنین رویه‌ای، کودک به‌عنوان سازوکاری دفاعی منزوی می‌گردد و یک خودنمایی آسیب‌شناختی از خود شکل می‌دهد.

۳. روش تحقیق

این پژوهش با رویکرد بین‌رشته‌ای مابین روان‌شناسی و علوم قرآن و حدیث انجام شده است. فرایند پژوهش بدین صورت است که ابتدا با تمرکز بر مطالعات روان‌شناختی، دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره‌ی تأثیر والدگری نامطلوب بر خودشیفتگی فرزندان را مورد ارزیابی و تحلیل قرار داده و سپس به استنباط و استخراج مبانی اسلامی در این رابطه از لابه‌لای آیات قرآن کریم و روایات معصومین^(ع) و مطابقه‌ی آن با مبانی روان‌شناختی پرداخته است.

۴. ماهیت خودشیفتگی

خودشیفتگی در اصل برگرفته از داستان جوانی به نام ناریسیسوس است که تصویر خود را در آب چشمه دیده و عاشق آن می‌شود (نک: اشمیت، ۱۳۸۲، ص ۳۴۸) و همین پایه‌ی نظریه‌های روان‌کاوان قرار گرفته و «الهام‌بخش لغت Narcissism (خودشیفتگی/ عشق به خود) شد» (ایتو، ۱۳۸۵، ص ۸۰۴-۸۰۵). این نوع اختلال شخصیت در سال ۱۹۸۰ در DSM-3 گنجانده شد و به‌عنوان یکی از انواع اختلال‌های روانی مورد توجه جدی قرار گرفت. مطابق با راهنمای تشخیصی فوق، خودشیفتگی اختلالی است با «الگوی فراگیر بزرگ‌منشی (در خیال یا رفتار)، نیاز به تحسین و فقدان همدلی که از اوایل بزرگ‌سالی آغاز می‌شود و در زمینه‌های گوناگون، با پنج یا بیشتر از پنج مورد از موارد زیر مشخص می‌گردد:

۱. احساس بزرگ‌منشی مبنی بر مهم بودن دارد؛ ۲. با خیال‌پردازی‌های مربوط به موفقیت نامحدود، قدرت، زیرکی، زیبایی یا عشق آرمانی اشتغال ذهنی دارد؛ ۳. معتقد است که استثنایی و بی‌همتا است و تنها افراد طبقه بالا می‌توانند او را درک کنند و باید با افراد (نهادهای) استثنایی سطح بالا ارتباط داشته باشد؛ ۴. نیازمند تحسین افراطی است؛ ۵. احساس محق بودن دارد؛ یعنی انتظارات غیرمنطقی برای رفتار مطلوب از سوی دیگران یا موفقیت حتمی با خواسته‌های خود دارد؛ ۶. در روابط بین‌فردی استثمارگر است؛ یعنی از دیگران برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند؛ ۷. فاقد حس همدلی است، اشتیاقی برای شناختن یا همانندسازی با احساس‌ها و نیازهای دیگران ندارد؛ ۸. اغلب به حال دیگران غبطه می‌خورد و معتقد است دیگران به وی رشک می‌ورزند؛ ۹. رفتارها یا نگرش‌های تک‌آمیز و خودخواهانه نشان می‌دهد» (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۹۳، ص ۷۰۸).

از این میان، «مهم‌ترین ویژگی اختلال شخصیت خودشیفته، احساس زنده‌ی خود والا بینی

است» (روزنهان، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۵۳) و همین صفت بارز در مبتلایان، تعریف آن را تحت الشعاع خود قرار داده و وجه مشترک اکثر قریب به اتفاق تعاریف صورت گرفته از این اختلال شخصیتی را خودبزرگ‌بینی تشکیل داده است.

همه‌ی ویژگی‌های فوق‌مبتنی است بر توجه و تأکید بیش‌ازحد بر یک تصویر ذهنی که فرد خودشیفته از خود ساخته و آن را جایگزین تصویر اصلی از خود، قرار داده است و با آن زندگی می‌کند؛ همه‌ی آن‌ها نیز حاکی از نوعی عدم تعادل در شخصیت فرد مبتلا به آن است.

۵. والدگری نامطلوب و فرزندان خودشیفته

برخی روان‌شناسان و روان‌کاوان در رابطه با بروز اختلال‌های روانی و روان‌رنجوری‌ها، بیشتر از هر عامل دیگر بر عوامل تربیتی و فرهنگی-اجتماعی تأکید دارند. کارن هورنای در مقدمه‌ی کتاب «شخصیت عصبی زمانه ما» بر این مطلب تأکید دارد که «مهم‌ترین عامل ایجاد ناراحتی‌های عصبی، عوامل تربیتی و فرهنگی-اجتماعی است» (هورنای، ۱۳۸۲، ص ۱۱). او در ادامه می‌گوید: «من واقعاً معتقدم که مسائل روانی انسان عامل تربیتی و اجتماعی دارد؛ بنابراین، اولاً با ایجاد شرایط تربیتی صحیح می‌توان از بروز این مسائل جلوگیری کرد؛ ثانیاً اگر چنین مسائلی ایجاد شده باشد، می‌توان برای رفع آن کوشید.» (همان، ص ۱۲)؛ همچنین «کوهات معتقد بود که آشفتگی‌های نارسیستی (خودشیفتگی) به دلیل نارسایی و ناتوانی والدین یا سایر مراقبت‌کنندگان کودک شکل می‌گیرند که نتوانسته‌اند به تظاهرات نمایشگرانه‌ی متناسب با سن در این کودکان، واکنش و پاسخی توأم با همدلی و عشق بدهند» (گابارد، ۱۴۰۰، ص ۶۹) از دیدگاه واکنین، شروع خودشیفتگی آسیب‌شناختی، دوران نوزادی، کودکی و اوایل نوجوانی است که یکی از علل اصلی آن، سوءاستفاده و آسیب‌های وارده به فرد از ناحیه والدین است. (Vaknin, 2007, p13).

بر این اساس، طرح عنوان والدین و خودشیفتگی فرزندان، در حقیقت بیانگر ارزش‌دهی به نقش عوامل فرهنگی-اجتماعی و در رأس آن، محیط خانواده با محوریت والدین و به‌ویژه مادر، در بروز و تبدیل خودشیفتگی است. والدین در عین آنکه می‌توانند نقش مثبتی در تربیت و شکوفایی فرزندان خود ایفا کنند، به همان نسبت نیز می‌توانند با تربیت نادرست، زمینه‌های بروز اختلال‌ها و روان‌رنجوری‌های متعدد از جمله خودشیفتگی را در آن‌ها فراهم آورند.

۱-۵. شاخص محبت

۱-۱-۵. فقدان همدلی والدین با فرزندان

همدلی درک احساسات و عواطف دیگران از قبیل غم، خشم، ترس و... است، بدون از دست دادن و جایگزینی احساسات خود به جای آن؛ یعنی آنچه طرف مقابل از احساسات خود درک می‌کند، ما هم درک کنیم، بدون آنکه احساسات شخصی خود را از دست بدهیم یا آنکه درک از احساسات طرف مقابل را جایگزین آن نماییم. «کوهات معتقد بود که آشفتگی‌های نارسیستی (خودشیفتگی) به دلیل نارسایی و ناتوانی والدین یا سایر مراقبت‌کنندگان کودک شکل می‌گیرند که نتوانسته‌اند

به تظاهرات نمایشگرانه‌ی متناسب با سن در این کودکان، واکنش و پاسخی توأم با همدلی و عشق بدهند.» (گابارد، ۱۴۰۰، ص ۶۹) «اشخاصی که سازمان‌یافتگی ناریسیستی دارند، اگر در روابط خود همدلی و شفقت تجربه کنند، خودی که از آنان مشاهده می‌شود، شکننده اما به‌طور بالقوه بهنجار است. این افراد باید کارکردهایی را که خودشان فاقدش هستند، از دیگران دریافت و درونی کنند.» (همان)

جرمی هلمز درباره‌ی مراحل بروز و تبدل خودشیفتگی فرزندان، الگویی شش‌مرحله‌ای از زندگی هر فرد و نسبت آن با خودشیفتگی مطرح می‌کند که الگویی مبتنی بر سلامت/آسیب‌شناسی خودشیفتگی است و هرکدام از آن‌ها می‌تواند در هر برهه از زندگی فعال شود. سه مرحله‌ی اول این الگو با والدین و میزان اثرگذاری نقش تربیتی آن‌ها در خودشیفتگی فرزندان مرتبط است. از میان این سه مرحله نیز، مرحله‌ی اول آن که مربوط به سال نخست زندگی است، در قالب همدلی، بازتاب احساسات و پاسخگو بودن والدین تعریف می‌شود:

«در اینجا مسئله‌ی حیاتی توانایی هم‌نوایی والدین است؛ یعنی همدلی، بازتاب احساسات و پاسخگو بودن. کودکی که از عشق و سرسپردگی معمول والدین برخوردار بوده، حس می‌کند فردی خاص و متمایز است و خود را مرکز جهان خویش می‌داند. او موجود حساس متمایزی است که با دیگرانی پاسخگو رابطه دارد. او که می‌داند حرفش برای مراقبش در حکم دستوری واجب‌الاجراست، می‌تواند به‌تدریج برهه‌هایی از ناکامی و جدایی را تحمل کند. به او کمک می‌شود تا به جهان دست بیازد و مطمئن باشد که با خوشحالی و آغوش باز، پذیرایش هستند. در اینجاست که مبانی عزت‌نفس خوب یا خودشیفتگی سالم پایه‌گذاری می‌شود؛ برعکس و در غیاب هم‌نوایی والدین، کودک احساس خلاً درونی، هراس، بی‌ارزشی و ناتوانی خواهد داشت و گاه‌به‌گاه در خشم و غضبی تسکین‌ناپذیر به سر خواهد برد.» (هلمز، ۱۳۹۸، ص ۶۵-۶۶)

او در ادامه و در وصف مرحله‌ی دوم که عرصه‌ی نمایشگری خودشیفتگی سالم است، اعتقاد دارد، مواردی همچون راه رفتن، صحبت کردن و کنترل دفع خود از سوی کودک موجب لذت والدین و تأیید و تشویق آن‌ها نسبت به او می‌شود. این در صورتی است که والدین او از وضعیت نرمال روحی و روانی برخوردار باشند؛ اما چنانچه والدینی افسرده، مضطرب و پرخاشگر در پیش روی خود ببیند که نیاز او را به تأیید و تشویق به‌درستی پاسخ نداده و بلکه تحقیر نمایند، این امر منجر به بروز شرم و سرخوردگی از خود می‌شود که هردوی این موارد از ویژگی‌های خودشیفتگانی است که تجربه‌ی درک زخم خودشیفتگی بر خودشیفتگی خود نیز دارند. (نک: همان، ص ۶۷).

در اسلام، احترام به عواطف و احساسات انسان‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. در این میان کودکان نیز نه‌تنها مورد غفلت قرار نگرفته‌اند، بلکه مورد توجه و تأکید بیشتری هستند؛ زیرا شخصیت انسان‌ها در همین سنین کودکی است که پایه‌ی آن نهاده شده و شروع به شکل‌گیری می‌کند. مطابق با مبانی اسلامی، برای اینکه بتوان احساسات دیگران را درک کرد، ابتدا باید خود را در جایگاه و شرایط آنان قرار دهیم و به‌اصطلاح معمول، از زاویه‌ی دید آن‌ها و با عینک آن‌ها بنگریم:

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحْبِبْ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَطْلُمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُطْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفِيحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفِيحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلْتَ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ» (نهج البلاغه: نامه ی ۳۱)؛

«ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده؛ پس آنچه را که برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران میسند. ستم روا مدار آن‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش آن‌گونه که دوست داری به تو نیکی کنند و آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری، برای خود نیز زشت بشمار و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی؛ آنچه نمی‌دانی نگو، گرچه آنچه را می‌دانی اندک است؛ آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره‌ی دیگران مگو.»

یا زمانی که به ابراز احساسات خود می‌پردازند، به‌دقت به آن‌ها توجه کرده و گوش خوبی برای شنیدن احساسات آن‌ها باشیم:

﴿قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (توبه: ۶۱) چنانچه احساسات خود را ابراز نکند، می‌توان از حالات او به آن پی برد: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ» (نهج البلاغه: حکمت ۲۶)؛ «کسی چیزی را در دل پنهان نکرد، جز آنکه در لغزش‌های زبان و رنگ رخسارش آشکار خواهد گشت.»

فقدان همدلی که به‌عنوان یکی از سبک‌های والدگری نامطلوب مورد بحث قرار گرفته است، قاعدتاً درباره‌ی والدینی به‌کار می‌رود که خود بار درد خودشیفتگی را به دوش می‌کشند و آن را به فرزندان خود نیز انتقال می‌دهند؛ به‌بیان‌دیگر، فقدان همدلی والدین با فرزندان اصولاً درباره‌ی والدین خودشیفته به‌کار می‌رود و از سبک‌های نادرست فرزندپروری این قبیل والدین به‌شمار می‌رود. نینا براون در وصف این چنین والدینی می‌گوید:

«بیشتر به نیازهای شخصی خودشان توجه دارند تا نیازهای فرزندان‌شان. آن‌ها یا نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند با فرزندان خود همدلی کنند... وقتی شما زیر نظر والدین خودشیفته مخرب بزرگ شده باشید، ممکن است به یکی از دو صورت زیر رفتار کنید که هیچ‌کدام همدلی نیستند: یا به‌شدت عاطفی هستید و تحت تأثیر عواطف دیگران قرار می‌گیرید و در عواطف آن‌ها غرق می‌شوید، یا از ترس این‌که مبادا تجربه‌ای را که با والدین خود داشته‌اید، دوباره تکرار شود، به‌شدت از عواطف دیگران فاصله می‌گیرید.» (براون، ۱۳۸۶، ص ۵۸-۵۹)

در مورد اول، شخص اسیر عواطف و احساسات دیگران می‌شود که به‌شدت باید مراقب این‌گونه روابط بود؛ زیرا شخصی که بیش‌ازحد عاطفی است، در معرض آن است که مورد سوءاستفاده‌ی عاطفی دیگران قرار گیرد و این یعنی نادیده گرفتن و حذف تدریجی خود و تلاش برای تأمین خواسته‌های دیگری و به قول براون، «حمایت از مفهوم خود» آن دیگری که فکر می‌کند این چنین فردی به‌عنوان امتداد وجود او عمل می‌نماید؛ بنابراین، هرچه از شما راضی‌تر باشد، باعث رضایت بیشتر از خود او خواهد بود. (نک: همان، ص ۶۹). در مورد دوم، شخص به سبب بی‌توجهی به احساسات دیگران و دوری از

آن‌ها، اسیر خودعلاقه‌مندی و خودمحوری خواهد بود و درک احساسات و تجربه‌ی عواطف دیگران برای او اولویت و اهمیتی نخواهد داشت. خودمحوری او نیز سرآغاز خودشیفتگی و بلکه یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های خودشیفتگی است که سبک والدگری والدین را به او منتقل می‌کند. به قول لویژا کاکس، «اگر به‌گونه‌ای زندگی می‌کنید که انگار همه چیز برای خودتان است، طولی نخواهد کشید که تنها یک چیز برایتان باقی خواهد ماند: خودتان» (کاکس، ۱۳۹۹، ص ۲۳).

۵-۱-۲. افراط والدین در ابراز محبت به فرزندان

گفته شد که محبت یکی از شاخص‌های سنجش و دسته‌بندی الگوهای والدگری است. در این باره آنچه موضوعیت می‌یابد، تأثیر این شاخص بر بروز خودشیفتگی فرزندان است؛ به عبارت دیگر، این پرسش مطرح است که شاخص محبت از سوی والدین در چه صورت و به چه شکل، موجبات بروز خودشیفتگی فرزند یا فرزندان خانواده را فراهم می‌آورد؟

والدین دوست دارند فرزندان‌شان گذشته‌ی ناقص آن‌ها را تکمیل کنند. به‌منظور برآورده شدن این آرمان و رؤیا، «والدین هیچ عیب و ایرادی در نوزاد نمی‌بینند و با خوشحالی از لذت‌های خود صرف‌نظر می‌کنند تا او را تأمین نمایند؛ زیرا بر اساس فروپاشی (خودشیفتگی) تمایز سوژه-ابژه، لذت کودک متعلق به والدین است» (Walsh, 2015, 46). فروید معتقد بود: «اگر نگرش مهربان والدین به فرزندان‌شان را مورد بررسی قرار دهیم، درمی‌یابیم که آن نگرش در واقع احیا و بازتولید خودشیفتگی خودشان است که مدت‌ها پیش کنار گذاشته بودند...؛ در نتیجه، آنان به نحوی مبرم تمایل دارند که همه‌ی کمالات را به فرزندان‌شان نسبت دهند و تمام عیب و نقص‌های او را پنهان و فراموش کنند.» (فروید، ۱۳۸۲، ص ۱۷۱)؛ همچنین میلون معتقد بود که خودشیفتگی فرد ناشی از داشت والدینی است که در دوران کودکی برای او بیش‌ازحد ارزش قائل بوده و حس متورم استحقاق را به او القا کرده‌اند. (Bushman, 1998, p.220).

«والدین با قرار دادن کودک خود به‌عنوان هسته و مرکز آفرینش، قادر خواهند بود رؤیاهایی را که خود نتوانسته‌اند بدان دست یابند، محقق سازند.» (Walsh, 2015, p.46). «خودشیفتگی مرضی می‌تواند به این علت پرورش یابد که والدین قدر و ارزش بیش‌از اندازه برای فرزند خود قائل شوند؛ به این معنی که والدین تا جایی پیش بروند که به فرزند خود کمالاتی را نسبت دهند که مشاهدات منطقی آن را تأیید نمی‌کند تا بدین‌وسیله، از روی ایرادات وی سرسری عبور کرده و آن‌ها را به دست فراموشی بسپارند.» (میلون، ۲۰۰۴، ص ۳۴۶-۳۴۷). هاینز کوهاث این نوع اختلال شخصیت خودشیفته را که در اثر توجه بیش‌ازحد والدین به کودک و تأمین تمام و کمال خواسته‌های او به وجود می‌آید، «خود بیش‌ازحد تحریک‌شده» می‌نامد. در این نوع از خودشیفتگی، توجه مفرط والدین، نیاز خودبزرگ‌بینی و آرمانی‌سازی کودک را تأیید و تقویت می‌کند: «پدر و مادری که با تحسین، توجه و تأییدهای یکسره‌ی خود، نمایشگری کودک را تشویق می‌کنند، در واقع در حال تقویت تخیلات خودبزرگ‌بینانه‌ی کودک هستند که شامل بزرگی و اهداف غیرواقع‌بینانه است» (رایکمن، ۱۳۸۷، ص ۲۳۹). این بازخوردهای غیرواقعی و تقویت و تأیید بی‌حدوحدصر تخیلات بزرگ‌منشانه‌ی

کودک از سوی والدین، باعث تقویت خود خیالی و تصویر ذهنی کودک از خود و عدم ایجاد تمایز آن از خود واقعی است که خودشیفتگی بزرگ‌بینانه‌ی او را رقم زده و تشدید می‌کند؛ با چنین رفتاری از سوی والدین، کودک می‌آموزد که «من سزاوار آن هستم که هر چه می‌خواهم، به من بدهند؛ زیرا من خاص هستم و باید تحسین شوم.» (Cramer, 2011, p.19-28). هرچقدر که این خود خیالی و غیرواقع‌بینانه تقویت گردد و از خود واقعی کودک فاصله بگیرد، به همان میزان بر خودشیفتگی او افزوده می‌شود.

این نوع ابراز محبت بیش‌ازاندازه به فرزند که عموماً به آزادی او در تأمین خواسته‌ها می‌انجامد، از ویژگی‌های سبک فرزندپروری/ والدگری سهل‌گیرانه است. این نوع سبک والدگری مصداق کامل افراط و تفریط در تربیت فرزندان است. افراط در محبت و تفریط در کنترل و مراقبت. در اسلام، نقطه‌ی مقابل این سبک، سبک اعتدالی در تربیت است که هم سلامت خود فرد و هم دیگران را به دنبال دارد: «مَنْ أَرَادَ السَّلَامَةَ فَعَلَيْهِ بِالْقَصْدِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۵۹۶).

افراط در محبت به فرزند می‌تواند نتایج مخربی را به دنبال داشته باشد؛ از جمله‌ی آن، زمینه‌سازی بروز خودشیفتگی است. توجه و محبت بیش‌ازحد به فرزند، روحیه خودبزرگ‌بینی او تقویت کرده و به دنبال آن، احساس استحقاق را در او به وجود می‌آورد که هر دو مورد به‌عنوان مؤلفه‌های خودشیفتگی شناخته می‌شوند. او خود را برتر و بهتر می‌داند و همین امر را دلیل استحقاق چنین محبت بی‌حد و اندازه‌ای برمی‌شمارد. چنین فرزندگی در آینده دیگران را به‌عنوان امتداد والدین خود در نظر می‌گیرد و آن‌ها را ملزم به توجه و محبت می‌داند. احساس استحقاق از مشخصه‌هایی است که از سوی روان‌شناسان برای تشخیص افراد خودشیفته مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی تصویر ذهنی (Self-image) آن‌ها متکی بر شایستگی و استحقاق است. مطابق این مؤلفه، فرد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته بر این باور است و حتی آن را نیز به زبان می‌آورد که به سبب استحقاقی که دارد، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد، امتیاز و امکانات بیشتری در اختیار داشته باشد، دیگران تابع او باشند، حق تقدم دارد و در یک کلام، خود را از هر کس و از هر لحاظ مُحِق می‌داند. این تصورات با مفاهیمی چون لیاقت، توانایی و منحصر به فرد بودن هم‌زاد است. بر این اساس، چون تصویر ذهنی و انگاره‌ی فرد خودشیفته از خود آن است که «تنها من لیاقت دارم»، «توانایی من از همه بیشتر است» و «من خاص و منحصر به فرد هستم»، گمان می‌کند که هر طور که مطابق میلش باشد، می‌تواند رفتار نماید و دیگران مأمور و موظف به تأمین خواسته‌ها و رسیدگی به امورات او هستند. «مسائل مربوط به مُحِق بودن و احساس شدید استحقاق در عمق ساختار اختلالات خودشیفتگی قرار دارند و ویژگی‌های غالب شخصیت‌های خودشیفته را تعیین می‌کنند» (لچکار، ۱۳۹۴، ص ۲۳۶)؛ بدین معنا که بسیاری از ویژگی‌های افراد خودشیفته معلول انگاره‌ی استحقاق آنان است.

در اسلام، این‌گونه والدگری و افراط در ابراز محبت مورد نهی قرار گرفته و به‌عنوان راه‌پردی نامطلوب معرفی شده است: «شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» (بلادری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۱)؛ «بدترین پدران کسی است که نیکی [به فرزند] را به حد افراط برساند.» اولین پیامد این نوع

محبت، انتظارات بی‌جا و گستاخی فرزند در خردسالی است که به خودمحوری، خودبرتری‌بینی و نافرمانی در بزرگسالی می‌انجامد: «جُرَأَهُ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۳۷۴). یکی از مهم‌ترین دلایل نفی ضمنی موجود در روایت بالا آن است که ابراز محبت افراطی در حق فرزند و تأمین مفرط همه‌ی خواسته‌های او، خودبرتری‌بینی، عدم اتکا به نفس و روحیه‌ی استبداد و بهره‌کشی از دیگران را که به‌عنوان ویژگی‌های خودشیفتگی شناخته می‌شوند، در او نهادینه کرده و دیگران را امتداد والدین خود می‌پندارد و انتظار دارد که آن‌ها نیز همچون والدینش، در توجه به او و تأمین نیازهایش رفتار نمایند؛ به عبارتی، می‌توان گفت که محبت و توجه افراطی والدین به فرزند باعث می‌شود که خود خیالی او از خود واقعی‌اش فاصله گرفته و این تصور در او تقویت گردد که همه باید در خدمت تأمین خواسته‌های او باشند و همه به او بدهکار بوده، باید وظیفه‌ی خود را نسبت به او ادا کرده کنند و حق برتری او را به جای آورند.

۳-۱-۵. تفریط والدین در ابراز محبت به فرزندان

همچون عامل افراط، تفریط والدین در ابراز توجه و محبت به فرزندان نیز یکی از عوامل ایجاد خودشیفتگی آن‌هاست. کم‌توجهی در ابراز محبت به فرزند، عدم اعتماد به نفس و احساس حقارت در او را به دنبال خواهد داشت. خودشیفتگی یکی از پیامدهای این حقارت و عزت‌نفس پایین است که در مطالعات روان‌شناختی بر آن تأکید شده است: «خودشیفتگی یک رفتار و نگرش خودمحورانه است که در نتیجه‌ی عزت‌نفس پایین و احساس حقارت به وجود می‌آید» (سایمینگتون، ۱۹۹۳، ص ۸).

جرمی هلمز با نقل‌قولی از هاینز کوهات درباره‌ی توجه والدین به کودک خود، عشق‌ورزی سالم به او و تأثیرگذاری این نوع توجه در موفقیت‌های آتی کودک می‌گوید که این فرایند (توجه و محبت از سوی والدین) در دوران کودکی افراد خودشیفته مختل بوده است. در نتیجه‌ی این فرایند ناقص و نامتعادل، این افراد باور دارند که فرزند ناخواسته‌ی خانواده یا فرزندخوانده بوده‌اند. (نک: هلمز، ۱۳۹۸، ص ۵۱-۵۲).

قرآن کریم اساس موفقیت پیامبر اکرم^(ص) در جذب و تربیت مردمان را عنصر محبت او معرفی می‌کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل‌عمران: ۱۵۹)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پُر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.»

به همین ترتیب، در آموزه‌های اسلامی بر اصل احترام و کرامت در تربیت فرزندان تأکید شده است: «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا أَدَبَهُمْ» (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۲۳). کرامت‌بخشی و احترام به کودک او را از احساس حقارت و بیماری و عیب خودبزرگ‌بینی دور می‌کند: «أَلْكَرِيمُ مَنْ تَجَنَّبَ الْمَحَارِمَ وَ تَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ»؛ «کریم کسی است که از گناهان دوری کند و از عیوب پاک باشد.» (لیثی، ۱۳۷۶، ص ۴۹). کسی که مورد رفتار کریمانه قرار گرفته باشد، کریمانه نیز برخورد خواهد کرد و خود را اسیر گناه و رفتارهای مغل شخصیت نخواهد کرد: «مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ»

(تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۶۳۴). در مقابل، غفلت والدین و عدم محبت از سوی آنها باعث می‌شود تا فرزند احساس بیگانگی، طرد و فرزندخواندگی و مهم‌تر از همه، احساس حقارت نماید. یکی از علل خودبزرگ‌بینی نارسیسیسم، احساس حقارت فرد معرفی شده است که این نوع حقارت خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی فرد را به بار می‌آورد: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۱۲)؛ «هیچ فردی تکبر یا گردن‌فرازی نکرد، مگر به سبب احساس خواری و حقارتی که در خود یافت»؛ یا این روایت مشابه که می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيَهُ إِلَّا مِنْ دَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ.» (همان) «هیچ کس نیست که تکبر ورزد، مگر بر اثر خواری و حقارتی که در خود می‌یابد.»

در این مورد، خودبزرگ‌بینی این چنین شخصی مکانیزم و واکنش معکوسی است که برای جبران کم‌توجهی و بی‌توجهی والدین خود در پیش می‌گیرد.

سبک زندگی امروزی، ایفای نقش والدین به‌عنوان نیروی کار اقتصادی، طلاق، فضای مجازی و... باعث شده است تا والدین زمان کمی را برای رشد و پرورش فرزندان خود اختصاص دهند و به تبع آن، توجه کافی نسبت به فرزندان خود نداشته باشند. در کتاب جنگ علیه والدین درباره‌ی لزوم اختصاص زمان کافی به فرزندان به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های والدگری مطلوب آمده است: «عواطفی که والدین در ایفای نقش خود به‌کار می‌گیرند، بسیار مهم است؛ اما مهم‌ترین چیز تخصیص زمان کافی برای ایفای این نقش است. اگر پدری که همسر خود را طلاق داده است، پسر خود را شش هفته ندیده باشد یا اگر مادری شانزده ساعت در روز کار کند، تقریباً غیرممکن است انتظار بذل‌توجه پایدار و مستمری را که دستمایه‌ی والدگری مطلوب است، داشته باشیم» (هیولت، ۱۳۸۸، ص ۶۱). بر اساس این دیدگاه، آنچه می‌تواند به‌عنوان درون‌مایه‌ی والدگری مطلوب و تربیت فرزندان سالم به لحاظ روحی و روانی موردتوجه قرار گیرد، بذل‌توجه و محبت درازمدت و مستمر از سوی والدین است.

اتو کرنبرگ بر این باور است که خودشیفتگی در نتیجه‌ی طرد والدین، کاهش ارزش و یک محیط بی‌اعتبار عاطفی ایجاد می‌شود که والدین در آن در سرمایه‌گذاری بر روی فرزندان خود ناسازگار بوده یا اغلب برای تأیید و تأمین نیازهای خود با آنها در تعامل هستند. به‌عنوان مثال، گاهی ممکن است نسبت به کودک خود سرد و بی‌توجه باشند و گاهی نیز - که با نیازهای آنها مطابقت دارد- مراقب و حتی مداخله‌گر باشند. در نتیجه‌ی چنین رویه‌ای، کودک به‌عنوان سازوکاری دفاعی، منزوی شده و یک خودنمایی آسیب‌شناختی از خود شکل می‌دهد (Campbell, 2011, p.6). کرنبرگ معتقد بود که خودشیفتگی شامل الگوهای خشم است که در پاسخ به طرد شدن از سوی والدین شروع می‌شود و طرد شدن توسط دیگران در دوران بزرگ‌سالی می‌تواند دوباره این خشم را فعال کند (Bushman, 1998, p.220).

بر اساس دیدگاه‌های بالا، فرزندان که از سوی والدین خود بی‌توجهی و عدم محبت را تجربه می‌کنند، در معرض ابتلای به اختلال شخصیت خودشیفته قرار دارند. «این‌گونه والدین موفقیت‌های کودکان را معمولاً بی‌ارزش می‌دانند و ترجیح می‌دهند درباره‌ی موفقیت‌های خودشان حرف بزنند.

در اثر این تجربه‌ها، کودکان برای مقابله با احساس بی‌ارزشی، نارضایتی و عدم پذیرش خود، سعی می‌کنند راه‌هایی بیابند. یکی از روش‌ها این است که به خود دل‌داری دهند و خودشان را متقاعد سازند که فردی با ارزش و با استعداد هستند. محصول نهایی این فرایند، فردی است بدون اعتمادبه‌نفس که درباره‌ی استعدادها و موفقیت‌های خود دائماً به دنبال جلب توجه است و نسبت به دیگران بی‌عاطفه و بی‌اعتناست؛ زیرا در کودکی، زندگی با والدین سرد و بی‌عاطفه را تجربه کرده است. آنچه این نگرش را تأیید می‌کند، گذشته‌ی افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته است؛ زیرا اکثر آن‌ها قربانی بدرفتاری و غفلت بوده‌اند.» (سببانی، ۱۴۰۰، ص ۲۷-۲۸).

۲-۵. شاخص کنترل

۱-۲-۵. افراط در کنترل فرزندان

بسیاری از والدین به علت احساس تنهایی و اضطراب و به نام عشق و محبت، به کنترل افراطی فرزندان خود می‌پردازند. کنترل فرزند صرف تحت نظر داشتن، مراقب و پاییدن او نیست. «از روش‌های رایج برای کنترل فرزند، ایجاد احساس شرم و گناه در اوست؛ یعنی اگر فرزند آنچه را مطابق خواسته و صلاح مادر است، انجام ندهد، مادر با بیان عباراتی از این دست که در حقیقت چیزی جز استفاده‌ی ابزار از عشق نیست، فرزند را شرمسار می‌کند و به اطاعت از خود وا می‌دارد: چرا به حرف‌هایم توجه نمی‌کنی؟ چرا نمی‌خواهی مثل آدم بزرگی رفتار کنی؟...» (مهربان شاهان‌دشتی، ۱۳۹۷، ص ۷۱). مادر با گفتن این‌گونه عبارات، درواقع انتظارات و خواسته‌های خود را از فرزندش مطرح می‌کند و با مجاب کردن فرزند به اینکه باید مطابق میل او رفتار کند، سلطه‌جویی و کنترل خود را عملی می‌کند. فرزند با شنیدن این‌گونه حرف‌ها از سوی مادر، احساس شرم می‌کند و چه‌بسا با بررسی وضعیت خود و تأیید حرف‌های مادر، هم بر احساس شرم او افزوده شود و هم احساس حقارت نماید. در این حالت است که فرزند به سازوکارهای دفاعی در برابر این احساس شرم و حقارت متوسل می‌شود؛ ازجمله‌ی مهم‌ترین این سازوکارها می‌توان به تلاش برای کسب قدرت اشاره کرد که درنهایت، فرد را به خودشیفتگی می‌کشاند. الکساندر لون درباره‌ی نقش قدرت در خودشیفتگی آورده است: «قدرت در ذهن انسان رسوخ و خودآگاه او را متورم می‌کند و فرد را به خودشیفتگی مبتلا می‌سازد» (لون، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹).

نهایت آنکه به قول جوزف بارگو، «تلاش‌هایی که برای اجتناب از احساس شرم و حقارت صورت می‌گیرد، نقشی اساسی در خودشیفتگی دارند» (بارگو، ۱۳۹۹، ص ۵۲) و به قول موريسن، «احساس شرم زیر لایه‌ی خودشیفتگی است» (همان).

مقایسه‌ی فرزند با دوستان و همسالانش از دیگر روش‌هایی است که مادر برای کنترل فرزند خویش به کار می‌برد. «مادرانی که از این روش استفاده می‌کنند، معتقدند که استفاده از تنبیه بدنی برای کنترل فرزند روش نادرستی است و می‌توان با تحقیر فرزند، به‌وسیله‌ی مقایسه با همسالانش، به نتیجه بهتری رسید؛ وضع تحصیلی دوستان از تو بهتر است؛ بچه‌های فامیل بهتر از تو درس می‌خوانند؛ و...» (مهربان شاهان‌دشتی، ۱۳۹۷، ص ۷۲). فرزندان این‌چنین مادرانی در برابر این‌گونه

رفتارها، عموماً به یکی از این دو فن رفتاری روی می‌آورند: الف. مقابله به مثل؛ ب. تسلیم. آن‌ها با گفتن عباراتی همچون «مادر دوستم هم از تو بهتر است»، در برابر رفتار کنترل‌گرایانه و سلطه‌جویانه‌ی مادر خود موضع‌گیری می‌کنند یا اینکه تسلیم کنترل مستبدانه‌ی مادر می‌شوند. نتیجه‌ی فن رفتاری دوم خودکم‌بینی، عدم اعتماد به نفس، انزوا، افسردگی و... خواهد بود. یکی از الگوهای نامطلوب فرزندپروری والدین، الگوی سخت‌گیر و مستبد است که در قالب آن، والدین به دنبال اجرای بی‌چون‌وچرای خواسته‌ها و دستوره‌های خود از سوی فرزندان‌شان هستند. نتیجه‌ی این سبک والدگری و فرزندپروری، عدم اتکا به نفس، انعطاف‌پذیری مفرط و مطیع بودن، عدم استقلال و... است که همه‌ی این موارد را می‌توان در این ویژگی خلاصه کرد: از دست دادن خود واقعی کودک و جایگزینی یک خود خیالی به‌جای آن؛ اما چگونه؟

کارن هورنای به‌عنوان یکی از روان‌کاوانی که بر عوامل فرهنگی-اجتماعی و تربیتی و به‌ویژه نقش والدین در شکل‌گیری خودشیفتگی فرزندان تأکید دارد، در این باره می‌گوید: «تسلط و سخت‌گیری اخلاقی شدید والدین باعث می‌شود کودک برای به دست آوردن آسایش، خود را تسلیم اراده‌ی آن‌ها کند و معیارهای آن‌ها را بپذیرد؛ بعضی از والدین خود را قربانی و فداشده‌ی کودک‌نشان نشان می‌دهند و این احساس را در آن‌ها به وجود می‌آورند که آن‌ها هیچ‌گونه حق و حقوقی ندارند و فقط باید به خاطر والدین خود زنده باشند؛ گروهی از والدین کودک‌نشان را نابغه و بزرگ می‌پندارند و می‌خواهند آرزوهای برآورده‌نشده‌شان را برآورده کنند و به آنان چنین تلقین می‌کنند که آن‌ها صرفاً به دلیل ویژگی‌های خیالی مهم هستند و نه به خاطر خود واقعی‌شان. تمام این عوامل، این احساس را در کودک به وجود می‌آورد که اگر بخواهد دیگران دوستش داشته باشند یا او را بپذیرند، باید طوری رفتار کند که آن‌ها انتظار دارند» (هورنای، ۱۳۸۷، ص ۶۷). خود واقعی کودک که طی این فرایند والدگری به فراموشی سپرده می‌شود، احساسات، علایق، شادی‌ها، ناراحتی‌ها، آرزوها و... او است؛ نتیجه‌ی چنین تربیتی، ایجاد احساس حقارت در فرزند، عدم اعتماد به نفس، عدم استقلال و... است که به قول هورنای، فرد برای مقابله با این عوامل آزاردهنده به شیوه‌های مختلفی متمسک می‌شود که از جمله‌ی آن‌ها، بزرگ نشان دادن خود (خودشیفتگی) است. فرد با این ابراز بزرگ‌منشی خود سعی دارد تا بر احساس حقارت خود پرده‌پوشی کند (نک: همان)؛ به همین علت است که از نظر کرنبرگ، «شخصیت خودشیفته از جنس جبران است و دفاعی است در برابر تثبیت‌های دوران اولیه‌ی رشد.» (میلون، ۲۰۰۴، ص ۳۴۷).

آیه‌ی ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (تحریم: ۶) بر اهمیت اصل نظارت و مراقبت تأکید دارد. بر همین اساس، نظارت بر فرزندان یکی از مؤلفه‌های والدگری است که اگر در مسیر صحیح خود انجام شود، سلامت روحی و روانی فرزندان را به دنبال خواهد داشت و آن زمانی است که مطابق با توان و شرایط فرزند باشد، نه کنترل افراطی که موجبات اختلال‌های روحی و روانی را در او فراهم آورد. در بخشی از روایتی منقول از رسول اکرم^(ص) درباره‌ی شیوه‌ی رفتار والدین با فرزند آمده است: «يَقْبَلُ مَيْسُورَةً وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورَةٍ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۵۱). یکی از وجوه این روایت آن است که تقاضای والدین در امر کنترل فرزندان باید متناسب با توان آن‌ها باشد؛ بنابراین، یکی

از مهم‌ترین مؤلفه‌های این نوع مراقبت و کنترل، انعطاف‌پذیری آن خواهد بود. تغافل در امر تربیت شیوه‌ای است که در برابر کنترل افراطی والدین بر فرزندان به‌کار رفته و آسان‌گیری در کنترل و نظارت بر آنها را در شرایطی خاص توصیه می‌کند. والدین می‌توانند در مراقبت و کنترل فرزند، از تغافل بهره‌برده و با چشم‌پوشی از لغزش‌ها و خطاهای جزئی فرزند، ضمن حفظ عزت نفس، او را از تنیدگی‌های روانی نیز محفوظ دارند؛ زیرا بروز ضعف‌ها و خطاهای کودک، آسیبی جدی برای عزت نفس او خواهد بود و در مقابل، تغافل از آنها راهی برای حفظ و تقویت عزت نفس او؛ لذا بنا به روایات وارده می‌توان گفت که تغافل در امر والدگری نقش نیروی تعدیل‌کننده‌ی کنترل و مراقبت از فرزند را بر عهده دارد که او را از دام حقارت و خودشیفتگی حاصل از آن می‌رهاند: «إِنَّ الْعَاقِلَ نِصْفُهُ إِحْتِمَالٌ وَ نِصْفُهُ تَغَافُلٌ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۱۳۹).

در روایاتی چون «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۴۶) و «أَمْهَلْ صَبِيكَ حَتَّى يَأْتِيَ لَكَ سِتُّ سِنِينَ» (همان، ص ۴۷)، با عبارات «دَع و أمهل» از والدین خواسته شده است که کودکان خود را تا هفت سالگی مهلت بدهند و از کنترل افراطی و محدود کردن آنان پرهیز کنند. مضامین روایات هرچه که باشد، بر فرزندپروری مطابق با توان کودک، عدم تشدید و مؤاخذه‌ی جدی و پرهیز از کنترل مفرط او برای رشد و سلامت جسمی و روانی‌اش دلالت دارند. حتی از والدین خواسته شده که در این ایام از عمر کودکانشان، خود را تا حد آنان پایین آورده و در مقام آنها قرار دهند: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۸۳).

نتیجه آنکه سخت‌گیری در کنترل و نظارت بر فرزندان، روحیه‌ی استقلال‌طلبی، اعتمادبه‌نفس، کرامت و عزت نفس، امنیت و آرامش او را هدف قرار داده و در نهایت، باعث ایجاد عقده‌ی حقارت در او می‌شود و او را به جبران از طریق سازوکارهای تدافعی همچون خودبزرگ‌بینی سوق می‌دهد.

۲-۲-۵. تفریط در کنترل فرزندان

مطالعات بالینی نشان می‌دهد که اغلب خودشیفته‌های تحت آزمایش، والدینی بسیار مستبد یا بسیار آسان‌گیر داشته‌اند. (نک: میلون، ۲۰۰۴، ص ۳۵۹). بر اساس مطالعات صورت‌گرفته، کنترل و نظارت والدین در هر دو الگوی آن (شدید و سرد) باعث شکل‌گیری خودشیفتگی آسیب‌پذیر در فرزندان می‌شود (Miller, 2010, p.644). همچنان‌که در بالا ذکر شد، در مورد اول (استبداد رأی در کنترل فرزندان)، آنچه که بروز می‌یابد، احساس شرم و حقارت است که به‌عنوان زمینه‌های خودشیفتگی نیز شناخته می‌شوند. آنچه به این شرم و تحقیر می‌انجامد، بی‌احترامی والدین، انکار و یا تضعیف میل به استقلال فرزند، مقایسه‌ی بیش از حد با دیگران و... است.

آسان‌گیر بودن والدین در کنترل و مراقبت فرزندان را می‌توان به عدم ایجاد محدودیت‌های اخلاقی و دینی در نظارت بر آنان تعبیر کرد. هرچند این قبیل از محدودیت‌ها به‌عنوان منابع کنترل درونی شناخته می‌شوند، اما از آنجاکه در این نوشتار بحث بر روی والدین و شیوه‌ی کنترل فرزند [کودک] و رابطه‌ی آن با خودشیفتگی است، این موارد می‌تواند به‌عنوان منابع کنترل توسط والدین به شمار آیند که در این رابطه از سوی والدین مورد غفلت واقع شده است.

در مطالعات روان‌شناختی، کوتاهی والدین در کنترل و نظارت بر فرزندان به‌عنوان یکی از عوامل ایجاد خودشیفتگی آن‌ها مورد توجه قرار گرفته است. این کوتاهی معلول علل مختلفی است؛ از جمله تغییر در سبک زندگی در جوامع امروزی و تضعیف اقتدار والدین، ناهنجاری و تنش‌های موجود در خانواده‌ها که به‌نوعی باعث شکل‌گیری مفهوم فرزندسالاری در نظام تربیتی شده است. «در این شیوه، فرزند خانواده برای دستیابی به اهداف و خواسته‌های خویش، بر سایر اعضا حتی پدر و مادر خویش، از تسلط کافی برخوردار است و با توجه به آزادی مطلق که بر فضای چنین خانواده‌ای حکم فرماست، او می‌تواند به راحتی با بهره گرفتن از امکانات و بسترهای فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و... بر دیگران حکمرانی کند و چیزی یا کسی نمی‌تواند مانع وی شود.» (احمدی، ۱۳۹۱، ص ۴۰). بر همین اساس گفته شده است که «در نسل امروز یک جابه‌جایی قدرت اتفاق افتاده است؛ به این صورت که امروزه والدین به‌عنوان مراجع قدرت از سوی فرزندان در نظر گرفته نمی‌شوند و دوران کودکی آن‌ها بدون وجود درکی از اقتدار والدین سپری شده و قدرت با فاصله‌ی زمانی به نهادهای آموزشی و اجتماعی انتقال یافته است. این حالت، رسیدن به استقلال عاطفی را برای فرزندان نسل امروز دشوار می‌سازد... ستایش افراطی کودکان توسط والدین آن‌ها، غلو کردن در توانایی‌های آن‌ها، تحسین و تمجید بی‌مورد و درعین حال، عدم انتقاد از کودکان در مواقع لزوم، همچنین ارضای بی‌چون‌وچرا و دائمی نیازهای فرزندان و عدم اقتدار لازم در والدین، باعث شکل‌گیری شخصیت ناپخته، بسیار شکننده و پرتوقع در کودکان امروز شده است. فرزندان که در نتیجه‌ی چنین تربیتی، واجد نشانه‌های خودشیفتگی شده‌اند و به دریافت تحسین و تمجید مداوم و ارضای بی‌چون‌وچرای خواسته‌هایشان عادت کرده‌اند و توقع دارند که تمامی افرادی که با آنان در ارتباط هستند، چنین برخوردی را با آنان داشته باشند» (سبهبانی، ۱۴۰۰، ص ۱۳۴-۱۳۵).

برخلاف مفهوم فرزندسالاری و تسلط فرزند بر والدین در تأمین خواسته‌های خود، در نظام تربیتی اسلام فرزند جزئی از والدین و پاره‌ی تن آن‌ها معرفی شده است: «فَتَعَلَّمَ أَنَّهُ مَنكُ» (رساله حقوق، ۱۳۹۰، ص ۷۱) و همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌های او در دنیا به آن‌ها نسبت داده می‌شود: «وَ مُضَافٌ إِلَیك فِی عَاجِلِ الدُّنْیَا بِخَیْرِهِ وَ شَرِّهِ» (همان)؛ در برابر آن‌ها مسئولیت دارد: «وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّیْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَی رَبِّهِ وَ ...» (همان) و می‌تواند آن‌ها را در مسیر سلامت روان قرار دهد: «أَعینوا أولادکم عَلَی الْبِرِّ مَنْ شَاءَ إِسْتَخْرِجَ الْعُقُوقَ مِنْ وَلَدِهِ؛ فرزندان خود را در خوب شدن کمک کنید؛ زیرا هر که بخواهد، می‌تواند نافرمانی را از فرزند خود بیرون آورد» (پاینده، ۱۳۶۳، ص ۲۲۵). در غیر این صورت و با بی‌توجهی و یا ضعف والدین در کنترل فرزندان، این فرزندان هستند که بر والدین خود کنترل و تسلط داشته و با اعتماد به نفس کاذب، توهم برتری و احساس استحقاق، در دام بیماری خودشیفتگی خواهند افتاد. در این حالت، با جامعه نیز بسان والدین خود رفتار می‌کند و انتظار دارد که مطیع او باشند و همه‌ی نیازهای او را برآورده نمایند.

نتیجه‌گیری

سبب‌شناسی اختلال شخصیت خودشیفته به‌طور دقیق مشخص نیست، با این حال، بسیاری از نظریه‌پردازان بر نقش محیط در شکل‌گیری این اختلال تأکید داشته‌اند. آنچه در این زمینه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، محیط خانواده و به‌ویژه نقش والدین در فرزندپروری است. والدینی که بیش از حد به فرزند خود محبت و توجه دارند و به عبارتی، خدمتگزار تأمین بی‌چون و چرای نیازهای او هستند و همچنین والدینی که سرد و بی‌مهر و محبت با فرزند خود رفتار می‌کنند، از اسباب مهم این پدیده به‌شمار می‌آیند. در مورد اول، باور خودبزرگ‌بینانه در کودک شکل می‌گیرد و در مورد دوم نیز عدم اعتماد به نفس و احساس حقارت در کودک به وجود آمده، دائماً به دنبال تأیید و تحسین دیگران خواهد بود. در کنار عامل محبت، کنترل و مراقبت نامتعادل والدین عاملی است که خودشیفتگی فرزند را به دنبال دارد. پیامد کنترل افراطی، خودشیفتگی آسیب‌پذیر و در مقابل، پیامد کنترل محدود و مسامحه‌کارانه، خودشیفتگی بزرگ‌بین خواهد بود.

منابع

- * قرآن کریم.
- ابن بابویه، محمد بن علی؛ علل الشرائع؛ قم: داوری، ۱۳۸۵ ش.
- _____؛ من لا یحضره الفقیه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
- احمدی، محمدرضا؛ سبک‌های ارتباطی والدین با فرزندان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۹۱ ش.
- اشمیت، ژوئل؛ فرهنگ اساطیر یونان و رم؛ ترجمه‌ی شهلا برادران خسروشاهی؛ تهران: روزبهان، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۳ ش.
- انجمن روان‌پزشکی امریکا؛ متن تجدیدنظرشده راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی؛ ترجمه‌ی محمدرضا نیک‌خو؛ هامایاک آوا دیس یانس؛ تهران: سخن، ۱۳۸۱ ش.
- ایتو، جان؛ فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی؛ ترجمه‌ی حمید کاشانیان؛ تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۵ ش.
- بارگو، جوزف؛ خودشیفته‌ای که می‌شناسی؛ ترجمه‌ی کورش کامیاب؛ تهران: کرگدن، ۱۳۹۹ ش.
- براون، نینا؛ فرزندان و خودشیفتگی والدین: چه کنیم تا قربانی خودشیفتگی والدینمان نشویم؛ ترجمه‌ی محمد قربانی؛ تهران: پنجره، ۱۳۸۶ ش.
- بلاذری، احمد بن یحیی؛ جمل من انساب الأشراف؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
- پاینده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحه؛ تهران: دنیای دانش، ۱۳۶۵ ش.
- تمیمی‌آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و دررالکلم؛ قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- راس، آلن؛ روان‌شناسی شخصیت: نظریه‌ها و فرایندها؛ ترجمه‌ی سیاوش جمال‌فر؛ تهران: بعثت، ۱۳۷۳ ش.
- رایکمن، ریچارد ام؛ نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه‌ی مهرداد فیروزبخت؛ تهران: ارسباران، ۱۳۸۷ ش.
- رساله حقوق امام سجاد^(ع)؛ ترجمه‌ی اسماعیل منصوری لاریجانی؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- روزنهان، دیوید؛ آل، سلیگمن؛ مارتین. ای. پی؛ روان‌شناسی نابهنجاری-آسیب‌شناسی روانی؛ ترجمه‌ی یحیی محمدی؛ تهران: ارسباران، ۱۳۹۲ ش.
- سبھانی، محمد سعید و [...] دیگران؛ خودشیفتگی، روان‌رنجوری عصر حاضر (سبب‌شناسی و درمان)؛ تهران: آزمون یار پویا، ۱۴۰۰ ش.
- سید رضی، محمد بن الحسن؛ نهج البلاغه؛ ترجمه‌ی محمد دشتی؛ قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹ ش.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر؛ روان‌شناسی رشد؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۹۲ ش.
- طبرسی، حسن بن فضل؛ مکارم الأخلاق؛ قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
- فروید، زیگموند؛ پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی؛ ترجمه‌ی حسین پاینده؛ ارغنون، شماره‌ی ۲۱، ۱۳۸۲ ش.
- کاکس، لوئیزا؛ خودشیفتگی پنهان: علائم خودشیفتگی پنهان، روش‌های حفاظت از خود در برابر سوءاستفاده این افراد و نحوه مواجهه با این نوع خودشیفتگی؛ ترجمه‌ی نیلوفر محمدزاده؛ تهران: پادینا، ۱۳۹۹ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

- گابارد، گلن. اُ و کریسپ، هالی؛ خودشیفتگی و ناخوشنودی‌های آن: دوره‌های تشخیصی و راهبردهای درمانی در بیماران خودشیفته؛ تهران: ابن‌سینا، ۱۴۰۰ ش.
- لارسن، رندی ج؛ ب‌اس، دیوید ام؛ روان‌شناسی شخصیت: حوزه‌های دانش درباره ماهیت انسان؛ ترجمه‌ی فرهنگ جمهوری... [و دیگران]؛ تهران: رشد، ۱۳۹۷ ش.
- لچکار، جوان؛ چگونه با شخصیت خودشیفته صحبت کنیم (اختلال خودشیفتگی از منظر روان‌پویایی)؛ ترجمه‌ی سعید دهنوی و زهرا حدادی؛ تهران: دانژه، ۱۳۹۴ ش.
- لون، الکساندر؛ خودشیفتگی فردی- خودشیفتگی اجتماعی؛ ترجمه‌ی اکبر باقری؛ تهران: بازتاب، ۱۳۸۷ ش.
- لیثی‌واسطی، علی‌بن‌محمد؛ عیون الحکم و المواعظ؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش.
- مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- مهربان شاهان‌دشتی، مجتبی؛ روان‌شناسی انسان قدرت‌گرا؛ تهران: جوانه رشد، ۱۳۹۷ ش.
- هلمز، جرمی؛ خودشیفتگی؛ ترجمه‌ی مهیار علینقی؛ تهران: بینش نو، ۱۳۹۸ ش.
- هورنای، کارن؛ راه‌های نو در روان‌کاوی؛ ترجمه‌ی سعید شاملو؛ تهران: رشد، ۱۳۸۷ ش.
- _____؛ شخصیت عصبی زمانه ما؛ ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا؛ تهران: بهجت، ۱۳۸۲ ش.
- هیولت، سیلویا آن و وست، کورنل؛ جنگ علیه والدین؛ ترجمه و تلخیص: معصومه محمدی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸ ش.
- Bushman, Brad j, Baumeister, Roy F «Threatened Egotism, Narcissism, Self-Esteem, and Direct and Displaced Aggression: Does Self-Love or Self-Hate Lead to Violence?» *Journal of Personality and Social Psychology*, Vol. 75, No. 1, 219-229, 1998.
- Campbell. W. Keith, Miller. Joshua. D, *The Handbook of Narcissism and Narcissistic Personality Disorder*, America, Wiley, 2011.
- Cramer, Phebe, Young adult narcissism: A 20 year longitudinal study of the contribution of parenting styles, preschool precursors of narcissism and denial, *Journal of Research in Personality* 45,19-28, 2011.
- Giuseppe Stranieri, Luigia De Stefano & Anna Giulia Greco, *Pathological Narcissism*, *Psychiatria Danubina*, Vol. 33, Suppl. 9, pp 35-40, 2021.
- Huprich, Steven K. *Narcissistic Patients and New Therapists Conceptualization, Treatment and Managing Countertransference*, America, Jason Aronson, 2008.
- Lunbeck, Elizabeth, *The Americanization of narcissism*, London, Harvard University Press, 2014.
- Miller, Joshua. D. and ... ,»Narcissistic Personality Disorder and the DSM-V «, *Journal of Abnormal Psychology*, Vol. 119, No. 4, 640-649, 2010.
- Millon, Theodore, (2004), *Personality Disorder in modern life*, New York, wiley, 2004.
- Stranieri, Giuseppe, Luigia De Stefano & Anna Giulia Greco, (2021), *Pathological Narcissism*, *Psychiatria Danubina*, Vol. 33, Suppl. 9, pp 35-40.

- Symington, Neville, Narcissism: A new theory, London, Karnac Books, 1993.
- Vaknin, Sam, Malignant SelfLove–Narcissism Revisited, America (Prague), Narcissus Publignations, 2007.
- Walsh, Julie, Narcissism and Discontents, London, Palgrave Macmillan UK, 2015.